



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۱/۱۵



احسان لمر

سید اسماعیل بلخی



سخنرانی سید اسماعیل بلخی در شهر مزار شریف

سید اسماعیل بلخی در سال (۱۲۹۹ ش - ۱۹۲۰م) که سالهای پر ماجرای در تاریخ معاصر افغانستان بود در «بلخاب» و در مسیر دریای بلخ قسمت جنوب مزار شریف متولد شد. او در پنج سالگی (۱۳۰۴ ش - ۱۹۲۵م) به معیت پدرش به هرات رفت، و از آنجا بغرض زیارت عازم بیت الله شریف گردید. در بازگشت در مشهد به دروس دینی پرداخت و پس از مدتی در فلسفه، حکمت، ادبیات و فن خطابه احاطه زیاد حاصل کرد.

سال ها بعد سفری به قفقاز نمود، که توسط پولیس شوروی دستگیر و به مدت سه شبانه روز در میان آب زندانی گردید، و آن گاه به ایران فرستاده شد. در ایران، که تقریباً ۱۸ یا ۱۹ سال داشت پس از یک سخنرانی در مسجد گوهر شاد خراسان مورد تعقیب ماموران امنیتی ایران قرار گرفت و در (۱۳۱۷ ش ۱۹۳۸ م. یا سال بعد آن) خود را به هرات رسانید. در هرات مدتی را در مصاحبت دانشمندان و علمای دینی گذرانیده و به ایراد سخنرانی های پر شور و جذاب پرداخت، و بدین طریق دوستان و علاقه مندان زیاد تر پیدا نمود. سپس عازم شمال افغانستان شد و بعد به کابل و قندهار هم سفر کرد

در کابل، خال محمد خسته، غلام محمد غبار، دکتور عبدالرحمن محمودی، قاضی عبدالظاهر، حیدر ژوبل، میر علی اصغر شعاع، سید ابراهیم عالم شاهی، سرور جویا، عبدالباقی قاریزاده، محمد اسماعیل مبلغ، محمد حسین نهضت، محمد یوسف بینش، محمد حسین طالب قندهاری، محمد آصف آهنگ از دوستان نزدیک علامه بودند

وی جهت شکل دادن به فعالیت هایش، تصمیم به تأسیس تشکلی به نام حزب ارشاد گرفت که در سال (۱۳۲۶ ش - ۱۹۴۷ م) تأسیس گردید. اعضای بلند پایه این حزب عبارت بودند از: علامه بلخی به عنوان رهبر، سید سرور لولنجی، دکتور اسدالله رؤفی، عبدالغیاث خان کندک مشر، خدای نظر خان ترجمان، محمد حیدر غزنوی، محمد حسن خان لوا مشر و... (دیگرانی که بعد زندانی شدند) تشکیل می داد. ولی بلخی باز هم تحت تعقیب قرار داشت، این بار هم ناگزیر شد کابل را هم به مقصد سفر به کشورهای اسلامی ترک نماید و روانه مصر، حجاز، سوریه، عراق و لبنان گردید و با علمای جید اسلامی آشنایی و معرفت حاصل نمود، و باز به هرات بازگشت و در فکر عودت به زادگاه خویش بلخاب گردید. میتوان گفت که زندگی بلخی در این سال ها با سیر و سفر به شهر های وطن و دیدار و صحبت های علمی با شخصیت های بلند آوازه کشور مضمون واقعی جامعه شناسانه یافته است. سید اسماعیل بلخی پس از سال ۱۳۲۵ ش (۱۹۴۶ م) دوباره به کابل آمد و به مبارزه بیدار گرانه اش ادامه داد.

چهار سال بعد دولت اعلام نمود کودتائی را خنثی و عده را دستگیر نمودند. ادعای دولت این بود که کودتائی در روز جشن نوروز صورت می گرفت و شاه محمود خان صدراعظم را به قتل رسانیده و زمام امور را بدست می گرفتند. بلخی هم در این جمع زندانی شد که او و اعضای حزب اتحاد، به شمول خواجه محمد نعیم زوری، مرزا

محمد اسلم غزنوی، میر علی گوهر غوربندی، فتح محمدخان فرقه مشر، محمد ابراهیم گاو سوار، محمد ابراهیم لولنجی، غلام حیدر خان کندک مشر، مدیر عبدالطیف خان سرباز، میر حسن شاه خان چنداولی، سید سکندر شاه افشاری، محمد طاهر غزنوی، عسکر خان غزنوی، که از {اول حمل ۱۳۲۹ ۱۰ الی میزان سال ۱۳۴۳ ش - ۲۱ مارچ ۱۹۵۰ - ۲ اکتبر ۱۹۶۴ م} زندانی بودند. همچنان رهبران احزاب ندای خلق (محمودی)، وطن (غبار) و پیش خلمیان (پشتون) همین مدت را در زندان سپری نمودند ولی هیچ یک برویت اسناد ثبوت جرم و محکمه و تعیین مدت حبس نشدند به امر شفائی مقامات در جمع «باشه» یعنی زندان باشند قرار داشتند کدر اتحادیه محصلین آن وقت هم مجازات زندانی و تبعید شدند به غیر از چند نفر خاص.

بلخی قبل از زندان و در آخرین منبر (تکیه خانه محمد اسماعیل مبلغ در کارته سخی) در پایان صحبت هایش گفت: «برادر های اسلام، لطفا دست هیچ سید را بوسه نکنید و بر پیشانی لمس ندهید، زیرا لمس پیشانی بدست سید گواهی عمل سجده را نشان می دهد جایز نمی باشد سجده بر خاک امر شده و خاک پاک از منبر فرود آمده»

در کنار سرک ببرک کارمل ایستاده بود نزدیک شد و گفت: "پیر دین کجا می روید سید بلخی برایش یاد آور شد، بچه جان ما را بهل (کلمه امر از هلیدن یعنی بگذار) برو تنها ما بمان. {ببرک کارمل به جواب گفت} پیر و مرشد می رویم، {بلخی گفت} الله یارت و ببرک کارمل با عجله خود را به دوستان نزدیک کرد....»^۱

سید اسماعیل بلخی هنگام "استنطاق گفته بود:" در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند؛ در قبایل افغانه از فرط عسرت در شینوار عدال احتیاج زن حسینیه و زیبای خود را با زن بد شکل دیگری که نسبتاً زندگی مرفه دارد با گرفتن چند دانه بز و مبلغی نقد مبادله می نمایند (سر می گیرند) آدم فروشی خصوصاً از جنس لطیفه بازار گرم دارد؛ دختر فروشی و بهای آن را مبلغ کزافی به عنوان (ولور) گرفتن شیوع عام یافته و جزو کلتور گردیده و این بدعتها نمایانگر منتهای فقر و بیچارگی مردم بد بخت این مرز و بوم است. کوچی ها هنوز با حیات بدوی مبتلا و این با آن چه انسانیت نام دارد بیگانه اند.

طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی می کنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشریه محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه هائی که به نام پشه یی یا (شاتری) یاد می شوند و در دره های مشکل گذار کوهساران و قلل جبال آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است، نان گندم را در عمر خود مزه نکرده اند. ابواب علم و معرفت بر روی عموم بسته و ملت قهراً در ورطه جهل نگهداشته شده تا دایماً محل استثمار مستکبران و اقویا باشند. فرهنگ و معارف مروج امروز که بی شباهت به روش استعمار گران نیست روحیه فرزندان این خاک را کشته خصوصاً با جلوه های تبعیضی استعدادها را در نطفه خنثی کرده است. خودی و شخصیت سرکوب شده، اختناق و فشار بر مشاعر عامه حاکم است. مردم امنیت مالی و جانی ندارند. محیط افغانستان با تمام وسعت و پهنایش زندانی را مانند است که مردم اجباراً در آن به سر می برند. احساس مردم از دلچسپی به وطن کور شده؛ دوام این زندگی برای همه ناگوار و از آن بیزارند. مسؤل تمام این بدبختی ها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی می کند. ما بر خاسته ایم این بار کثیف را از شان بر اندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.^۲

ایشان در همان سال آزادی از زندان به دعوت جنرال سید میر احمد شاه خان گردیزی، برای رفع اختلافات میان اهل تشیع و تسنن شهر گردیز ولایت پکتیا به این منطقه سفر کرد. در سال ۱۳۴۴ سفر هایی به ولایت شمال، مزار شریف و زادگاهش بلخاب داشت و پس از آن به دعوت مردم هرات، به آن ولایت رفت. در سال ۱۳۴۵ برای رفع اختلاف میان اهل تسنن و اهل تشیع قندهار، عازم آن منطقه گردید. می گویند ملاقات های با پادشاه هم داشتند.

بلخی در سال ۱۳۴۶ بعد از زیارت حج به کشورهای ایران، عراق، سوریه و لبنان هم سفر نمود. پس از مدتی به علت مرضی در شفاخانه علی آباد کابل بستری شد و در روز (۲۴ سرطان ۱۳۴۷ - ۱۵ جولای ۱۹۶۸) در گذشت. داکتر عبدالفتاح نجم، مرگ او را در اثر حمله قلبی تذکر داده است. در مراسم تشییع جنازه تعدادی از شخصیت های برجسته سیاسی از جمله خان عبدالغفار خان رهبر جنبش آزادی خواهی پشتون سخن گفتند، و از مقام علمی و جسارت آزادی خواهی و مبارزه او تمجید نمودند و مرگ بلخی را ضایعه بزرگ علمی خواند. جنازه او، در دامنه کوه افشار مدفون گردید.

از بلخی دیوان شعری بجا مانده که اشعار آن که مشحون از پیام و لیریز از درد و نجوا هستند، این اشعار اکثرأ در جو مخوف زندان دهمزنگ سروده شده اند، که چشم انداز شاعرانه و استعاره های شعری ملهم از درد و رنج زندان بانان در آن بخوبی احساس میشود،

۱ - میر اسماعیل مسرور نجیمی - اندیشه های سیاسی و روشن نگری شاد روان علامه سید اسماعیل بلخی - کابل ناتھ شماره ۳۵ سال دوم میزان ۱۳۸۵ ش سپتمبر ۲۰۰۶ ع

۲ - نصیر مهرین - کودتا ها در تاریخ افغانستان معاصر طرح کودتا - قیام افشا شده حزب اتحاد قسمت دوم شماره مسلسل ۱۶۹، سال هشتم، جوزا ۱۳۹۱ ش اول جون ۲۰۱۲ م گرفته شده از عباس دلجو. به نقل از خواجه محمد نعیم خان. سایت نمای نزدیک -

چه ابتلاست که در هر بلاد می نگریم
مگر نه جمله ز یک نسل پاک باباییم
نزاع مذهب و جنگ نژاد می نگریم
ترا به محنت خود از چه شاد می نگریم
میان ما و تو صد درد مشترک باقیست
ترا به خود ز چه بی اعتماد می نگر

انتقاد تاکی؟

از خون بی نوایان اخذ مفاد تاکی
بیداد بر ضعیفان جایی نگشت تحریر
وز رنج بی مرادان جستن مراد تاکی؟
لا فیدن جراید از عدل و داد تاکی؟
تا رتبه انتصابیست مشکل بود توازن
نیکی ز خود شمردن زشتی ز دست تقدیر
فرمان روانی مطلق هر بیسواد تاکی؟
بر دستگاه خلقت این انتقاد تاکی؟
سعی و عمل چو نبود از آرزو چه خیزد
تحصیل گنج و فرهنگ بی رنج نیست ممکن
آزردگی به ملت خواهی زیاد تاکی؟
شرط است جهد قومی بی اجتهاد تاکی؟
همکاری و تعاون از اعتماد خیزد
دیریت مستبد را با شیخ اتحادی ست
گر نیست جنگ مذهب فرق نژاد تاکی؟
باغی که صلح روید تخم فساد تاکی؟
با ناتوان ندیدیم جز مکر از توانا
از عنعنات دیرین تفکیک نوع زاید
نامیست از حمایت غصب بلاد تاکی؟
فکری به زنده بایست از مرده یاد تاکی؟
بی گردش طبیعت ما را مساز مایوس
بلخی بدهر گویم یا با زمامداران
با اهل فضل آن سان کیدو عناد تاکی؟
نا شاد قلب خلقی یک عده شاد تاکی؟

یکی از فرزندان علامه اسماعیل، علی آقا بلخی بود که در سال ۱۳۵۸ (با عده از نخبه گان سر شناس کابل در دوران رژیم تره کی - امین) کشته شدند. همچنین شراره بتول (دختر علی آقا بلخی) در اوایل عقرب ۱۳۹۵ (۲۰۱۶ م) در آلمان توسط شوهر سابقش (غلام علی ایوبی) به محض بیرون آمدن از خانه ابتدا با اسپری مرچ او را زمین گیر می کند و بعد با ضربات چاقو به شکل بسیار فجیع به قتل می رساند. مراسم بزرگداشت وی در برن کشور آلمان، کابل و بلخ برگزار شد.

پایان